

جنگ جهانی دوم به روایت آیت الله امینی

۱۰ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۲۹

آیت الله صدوقی برایم تعریف کرد زمانی که رضا خان از جاده ی قدیم قم عازم اصفهان بود، در بین راه به باغی رسید که در اجاره ی من بود.

وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم خسارات جبران ناپذیری را از نظر مالی و معنوی برای بشریت مخصوصاً مردمان قرت بیستم تحمیل کرد که آثار آن هنوز هم در برخی موارد ادامه دارد. آیت الله ابراهیم امینی در کتاب خاطراتش اتفاقات جنگ جهانی دوم و نحوه اشغال ایران و همچنین تبعید رضا خان از ایران اطلاعاتی را ابراز داشته که گوشه های از آن را در اینجا ذکر می کنیم.

من در آن زمان در سنین نوجوانی بودم و از جنگ آن هم جنگ جهانی اطلاعاتی نداشتم. البته برخی آثار آن مانند کمبود ارزاق عمومی و گرانی مشاهده می شد. ترس عمومی این بود که جنگ به ایران نیز کشیده شود. اخبار جنگ کم و بیش به وسیله ی رادیو شنیده می شد. مردم از پیروزی های پی در پی آلمان خشنود بودند و حتی گاهی برای موفقیت آن دعا می کردند. رادیو آلمان نیز به زبان فارسی برنامه پخش می کرد و از وحدت نژاد آریا و ژرمن دم می زد. با اینکه رضا خان از عوامل دست نشاندگی انگلیس بود ولی جو حاکم بر ایران به نفع آلمان بود و پیروزی او را قریب الوقوع می پنداشتند. شاید رضا خان هم در باطن به پیروزی آلمان تمایل داشت.

متفکین احساس خطر کردند و تصمیم گرفتند به صورت مسالمت آمیز ایران را اشغال کنند. پیام آنها به رضا خان رسید و او سلطنت خود را در خطر دید. بدین جهت تصمیم گرفت به صورت واقعی یا نمایشی در برابر قوای متفکین مقاومت کند. نیروهای ذخیره را فرا خواند و به ارتش اعلام آماده باش داد. در اینجا بود که ترس وحشت همه را فرا گرفت، مخصوصاً کسانی که یک یا چند نفر از بستگانشان در حال خدمت سربازی یا جزء ذخیره ها بودند. برادر من جعفر نیز یکی از افراد ذخیره بود که ناچار بود به سمت تهران حرکت کند. نجف آباد به صورت یک ماتمکده درآمد. سربازان ذخیره با بدرقه و چشم گریان خانوادگی خود به سوی مرکز خدمت سربازی خود حرکت کردند، اما چندی نگذشت که پا به فرار گذاشتند و به سوی وطن های خود بازگشتند. گویا قبل از شروع جنگ درجه داران خیانت کار و وابسته به انگلیس نیروی ارتش را متلاشی و پراکنده ساختند. در شهریور سال ۱۳۲۰ نیروهای متفکین (انگلیس، روسیه و امریکا) ایران را اشغال کردند. رضاخان که سلطنت خود را خاتمه یافته دید و بر جان خویش بیمناک بود، پسرش محمد رضا را به جای خویش نصب و از ایران فرار کرد. از تهران به اصفهان سپس به کرمان و از آنجا به بندر عباس و از آنجا به وسیله ی کشتی عازم جزیره موریس شد



بعداً آیت الله صدوقی برایم تعریف کرد زمانی که رضا خان از جاده ی قدیم قم عازم اصفهان بود، در بین راه به باغی رسید که در اجاره ی من بود. به صاحب قهوه خانه نزدیک باغ گفته بود از صاحب باغ اجاره بگیر ناهارم را در آنجا صرف کنم. صاحب مغازه نزد من آمد و گفت مسافری از شما خواسته در باغ شما ناهار بخورد و گویا رضا شاه باشد. من اجازه ندادم، وقتی صاحب قهوه خانه برگشت و گفت: صاحب باغ اجازه نمی دهد، رضا شاه از این گستاخی تعجب کرد و قدم زنان در باغ حرکت کرد تا نزدیک من رسید و وقتی چشمش به من افتاد گفت: «اکی اینجا هم آخوند است؟»

خاطرات آیت الله ابراهیم امینی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

